

سیمای مشترکی میان فاشیسم تاریخی و راست افراطی روئیت پذیر است.

گفتگوی وبسایت پولیتیس با اوگو پالتا

ترجمه پارسا زنگنه

اوگو پالتا^۱: متخصص مسائل آموزشی، سلطه^۲ و نابرابری؛ یکی از اعضای واحد «مهاجرت بین‌المللی و اقلیت‌ها»^۳ در «مؤسسه مطالعات جمعیت‌شناسی ملی»^۴؛ شخصی که با دغدغهای موجه، تحلیل‌کننده «دینامیک نئوفاشیستی»^۵ کنونی است، آن‌هم در خصوص دولت‌هایی که به‌طور کلی مبتنی بر اصول دموکراتیک هستند. دینامیک نئوفاشیستی کنونی یعنی تغییرات الگویی مد روز، در نتیجه «اثرات سیاسی ناشی از پاد-رفورم‌های نئولیبرالی»^۶.

«امکان عام فاشیسم»^۷ با افزایش نابرابری‌های اجتماعی، هم‌لحظه با تیزشدگی ناسیونالیسم و تشدید نژادپرستی، تهدیدی است که باید مورد توجه قرار گیرد. پالتا به ما یادآوری می‌کند که برزیلی‌ها با بولسونارو^۸، مجارها با اوربان و آمریکایی‌ها با ترامپ قبلاً تجربه تلخی از این موضوع داشته‌اند. آیا فرانسه گزینه بعدی در لیست است؟

سوال: در آستانه انتخابات، برای اکثر مفسران، این امر غیرقابل‌هضم بود: ترامپ، بولسونارو یا محافظه‌کاران دوآتشه حزب قانون و عدالت لهستان به عنوان پیروز انتخابات معرفی شوند. این نوع روی‌گردانی از درک حقایق را چگونه می‌فهمید؟

¹ Ugo Palheta

² Domination یا نفوذ

³ International Migration and Minorities

⁴ Institut national d'études démographiques (INED)

⁵ neo-fascist dynamic

⁶ neoliberal counter-reforms

⁷ the possibility of fascism

⁸ Jair Bolsonaro

پالتا: چندین علل را می‌بینم. یکی از مهمترین‌های‌شان در جهان شمال⁹ چنین است: اغلب تصور می‌کنند که کشورهای‌شان علیرغم وحشی‌گری¹⁰ قرون گذشته به والایی رسیده و اکنون، گذشته دیگر برای همیشه یک امر مختومه است - ولوآنکه کانون آن ویرانی‌ها عمدتاً در اروپا بوده باشد: برده‌داری، استعمار، فاشیسم، جنگ‌های جهانی و البته نسل‌کشی یهودیان و رومیان اروپایی توسط نازی‌ها. اما این را هم به این واقعیت اضافه کنید که ویرانی‌های مذکور تنها در اروپا اتفاق نیافتاد؛ چراکه این قدرت‌های ظالم، نه تنها در اروپا، بلکه در نقاط مختلف جهان هم دست به ویرانی زده‌اند: کشورهای دوردست آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا؛ اما به رغم این، در تصور غالب کشورهای اروپایی، چنین نهادینه شده‌است: ویرانی‌هایی نظیر وحشی‌گری، دیکتاتوری و سیاست‌های مبنی بر پاکسازی قومی، تماماً امری است مختص به کشورهای دوردست آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا. در واقع آنها حقیقت را درباره اروپا **انکار** می‌کنند.

صورت اولیه فاشیسم همان ناسیونالیسم «تصفیه‌کننده»ی رادیکال بود که در قاره کهن متولد شد. حالا سوالی پیش می‌آید: آیا فاشیسم در سال 1945 زیر پاره‌آجرها و ویرانه‌های پناه‌گاه هیتلر ناپدید و تبدیل به یک امر مختومه شد؟ به طبع خیر؛ زیرا فاشیسم «جسم فیزیکی» نیست. همانطور که زیو اشترنهل¹¹ هم این نکته را همیشه به ما یادآوری می‌کرد.

فاشیسم در دوران پسا-جنگ، اگرچه در اروپای تروما شده دچار کسوف شد، اما، مجدداً و بالاجبار رخ نشان داد: فاشیسم مجبور به جهش شد، تا دوباره متولد شود، و پیشرفت خود را از سر بگیرد: از دهه 1970 به بعد، هر بحرانی به فاشیسم این اجازه را می‌داد، تا با سرعت‌های متفاوت در کشورهای مختلف پیشرفت کند.

جنگ از طریق متمرکز کردن فعالیت خود بر صحنه انتخاباتی و رسانه‌ای، توانست یک وضعیت¹² را - به تعبیر گرامشی - به عنوان یک راهبرد سیاسی-فرهنگی درپیش بگیرد. هرچند گروه‌های خشن کوچکی که در پی این وضعیت شکل گرفتند، همگی به دنبال حفظ خیابان‌ها بودند؛ علاوه بر این، حملاتی را هم به اقلیت‌ها (قومی-نژادی، جنسیتی و جنسی)، مبارزان فمینیست، مبارزان ضد-نژادپرستی، مبارزان ضد-فاشیست و جناح چپ انجام دادند؛ حتی بمب‌گذاری.

⁹ global North: کشورهای توسعه‌یافته ثروتمند و صنعتی که در نیم‌کره شمالی قرار دارند. شق مقابلش هم global south است: کشورهای توسعه‌نیافته غیرصنعتی که اکثراً در نیم‌کره جنوبی مستقر هستند.

¹⁰ barbarism

¹¹ Zeev Sternhell: مورخ فاشیسم اهل اسرائیل (1953-2020)

¹² position

سوال: آیا این تصور انکارگر (همین که فاشیسم را یک امر مختومه می‌داند)، در فرانسه هم به روئیت می‌رسد؟

پالتا: من می‌توانم بگویم که مدت‌هاست که این انکار در فرانسه قوی‌تر از جاهای دیگر بوده‌است، زیرا ما اغلب کشورمان را به‌عنوان نوعی چراغ راه بشریت و «خاستگاه حقوق بشر» تصور می‌کنیم. حتی برخی از مورخان [جناح راستی] مدعی شدند که فرانسه در قرن بیستم به فاشیسم «آرژوی» داشت، زیرا در آن دوره برای فاشیسم امکان زمینه‌یابی فراهم نبود (یافتن یک زمینه مساعد)، و در نتیجه امکان توسعه‌یابی هم برایش میسر نبود. آنها این عدم امکان را ناشی از وجود چنین بازدارنده‌هایی دانستند: ریشه‌های عمیق مربوط به اندیشه‌های^{۱۳} جمهوری‌خواهی و وجود سایر سنت‌هایی که مبتنی بر راست بودند.

اما چگونه فراموش کرده‌اند که در دهه 1930 شاهد جنبش‌های توده‌ای فاشیستی بودیم؛ جنبش‌هایی واقعی^{۱۴} و غیرقابل انکار؛ برای مثال حزب مردمی فرانسه^{۱۵} به رهبری ژاک دوریو^{۱۶}، و جنبش‌های توده‌ای مانند صلیب آتش^{۱۷} که سیمای هردو، بسیار به فاشیسم شباهت داشت، و علاوه بر این، ما شاهد رژیم دیکتاتوری ویشی نیز بودیم، که این هم سیمایی بسیار شبیه به فاشیسم داشت - به ویژه سیمای پرتغالی فاشیسم یعنی سالازاریسم^{۱۸}.

و همچنان فراموش کرده‌اند که یهودستیزی یکی از اصلی‌ترین محورهای پروپاگاندا برای حکومت‌های فاشیستی اروپایی بود؛ مخصوصاً در فرانسه: از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، یهودستیزی در سیاست فرانسه هم «اساسی» و هم «اندمیک^{۱۹}» بود. و در نهایت، فراموش کرده‌اند که جمهوری [خواهی] تا چه میزان با تشکیلات استعماری سازگار بود، و نیز فراموش کرده‌اند که این امر تا چه میزان مستلزم سیمایی بود که اشتراکات زیادی با پروژه فاشیستی داشت: انسانیت‌زدایی، رده‌بندی نژادی، مصادره اموال و ...

ideas¹³genuine¹⁴French Popular Party¹⁵Jacques Doriot¹⁶Croix-de-Feu¹⁷Salazarism¹⁸endemic¹⁹: شایع بومی یا همگیری بومی-منطقه‌ای

بنابراین، تعجب‌آور نیست که [به‌طرزی متناقض] بنیان‌گذارانِ جبههٔ ملی شاملِ خودِ وطن-فروشان^{۲۰} (پتانیست‌ها^{۲۱}) و کسانی باشند که برای *الجزایر فرانسه* چهره‌هایی نوستالژیک هستند – همان‌هایی که برخی‌شان در طولِ جنگِ استعماری حتی از تمرینِ شکنجه‌گری هم محظوظ می‌شدند.

سوال: چه نشانه‌هایی وجود دارد که بیانگر این امر است: «امکانِ عامِ فاشیسم»، فقط برای دیگران اتفاق نمی‌افتد؟ و چگونه شبکه‌های دیجیتال این تهدید را افزایش می‌دهند؟

پالتا: بیشمار «علائمِ وحشتناک» روئیت می‌شود که تماماً دلالت‌کنندهٔ عبارتِ گرامشی [امکانِ عامِ فاشیسم] هستند: برای مثال؛ انحلالِ گروه‌های ضد-نژادپرستی^{۲۲} که علیه اسلام‌هراسی مبارزه می‌کردند و همچنین انحلالِ گروه‌های ضد-استعماری^{۲۳} و گروه‌های ضد-فاشیستی^{۲۴} که توسط دولت صورت پذیرفت (1). همین دوسال قبل قوانینی دوتایی تحت عنوان «امنیت جهانی» و «علیه تجزیه‌طلبی^{۲۵}» وضع شدند. هر دوی اینها علاوه بر آزادی‌براندازی^{۲۶}، قادر به تشدید اقتدارگرایی و ترویجِ اسلام‌هراسی نیز هستند. و اکنون کارکردِ این قوانین برای ما روئیت‌پذیر است.

گذشته از این، می‌توان به خط و مشی‌های پلیسی چندین دههٔ اخیر نیز اشاره کرد: سیاست‌های ضد-مهاجرت و پیامدهای جنایتکارانه‌اش: بی‌تفاوتیِ عمومی‌سازی‌شده نسبت به سرنوشتِ وحشتناکِ پناهندگان، و شیوه‌ای که آپاراتوسِ سرکوب‌کنندهٔ دولت به طور مستمر برای اعمالِ خشونت علیه پناهندگان پی‌گیری کرده‌است.

این را هم به این واقعیت اضافه کنید: در فرانسه شیوه‌ای به روئیت می‌رسد که مطابق با آن نهادهای سیاسی از طریقِ قدرتِ عظیمِ متمرکز شده در قوهٔ مجریه و از طریقِ به‌حاشیه‌راندنِ

²⁰ Collaborationist یا خائنین به کشور

²¹ Pétainist

²² نظیرِ CRI و CCIF

²³ نظیرِ Palestine Vaincra

²⁴ نظیرِ Gale، در لیون

²⁵ Separatism یا جدایی‌گرایی

²⁶ liberticidal

مجلس ملی - که چیزی بیش از یک تئاتر سایه نیست - کار می‌کنند: در دوران بحران بهداشت و درمان [کووید 19]، تمام تصمیمات توسط امانوئل مکران در شورای دفاع^{۲۷} و در ابهام کامل اتخاذ می‌شد. نهادهای جمهوری پنجم^{۲۸} بسیار غیر-دموکراتیک کار کرده‌اند: ماکرونیسیم، استبدادی‌ترین سیما را عرضه کرده‌است؛ در واقع کاری کرده که ما حتی در چارچوب آنچه که قبلاً «دموکراسی بورژوایی» می‌نامیدیم هم دیگر نباشیم.

در نهایت، ما باید خشونت پلیسی را در ذهن داشته باشیم؛ چیزی که قبلاً در محله‌های مربوط به طبقه کارگر و پیرامون مهاجران شایع بود؛ از سال 2016 تا حد زیادی علیه جنبش‌های اجتماعی تشدید شد؛ و سپس به لحظاتی ختم شد که واقعاً کم سابقه بودند: سرکوب سرسام‌آور پلیسی و قضایی، در طول مدت اعتراضات مربوط به جنبش جلیقه زردها.

سوال: آیا اصطلاح «فاشیسم» برای توصیف رژیم‌های ترامپ، بولسونارو و امثالهم مناسب است؟ برای کسی که ممکن است در فرانسه به قدرت برسد چطور؟

پالتا: جالب است؛ اینکه بسیاری از محققین حس خوبی نسبت به مقایسه راست افراطی معاصر با فاشیسم تاریخی ندارند. مگر از مقوله‌های «پوپولیسم» استفاده کنند که به جنبش‌های گذشته اشاره دارد (پوپولیسم‌های روسیه و آمریکا در قرن نوزدهم، یا پوپولیسم‌های آمریکای لاتین). خیلی ساده است: محققین کاری با راست افراطی ندارند.

البته این کاملاً درست است که میان فاشیسم تاریخی و این جنبش‌ها اشتراک سیمایی روئیت‌پذیر باشد، اما نایکسانی‌هایی که دیده می‌شود، قادر است صحبت از «نئو-فاشیسم» را به کل توجیه کند - اگر بخواهیم در توصیف پروژه اکثر سازمان‌های راست افراطی کاملاً دقیق باشیم. خود این شکل جدیدی از فاشیسم است.

از آنجایی که آنها موفق نشده‌اند - در حال حاضر در مورد بولسونارو - از پیروزی انتخاباتی خود برای دگرگونی عمیق دولت و ایجاد یک دیکتاتوری استفاده کنند، پس به‌طور ضمنی درست است که این مقوله‌بندی‌های «فاشیستی» واقعاً برای توصیف حکومت آنها مناسب نیست؛ اما دقت در چنین امری یک حقیقت مهم را آشکار می‌کند: برای فاشیست‌ها پیروزی در انتخابات

کفایت‌کننده برپایی یک رژیم نیست، منظور رژیمی است که کاملاً متعلق به خودشان باشد؛ زیرا لزوماً با مقاومت مواجه می‌شوند: جنبش‌های اجتماعی و بخش‌هایی از طبقه حاکم که به خاطر منافع شخصی‌شان در برابر راه‌حل افراطی-اقتدارگرایانه مقاومت می‌کنند و ... از این گذشته، نفوفاشیست‌ها (به جز شاید در هند امروز) برخوردار از آن نوع سازمان‌بندی‌های توده‌ای نیستند که فاشیست‌های تاریخی در گذشته می‌توانستند ایجاد کنند.

در کتابی که مشترکاً با لودیوین بانتیگنی^{۲۹} نوشته‌ام، ما از «فاشیست‌پروری»^{۳۰} صحبت می‌کنیم تا دقیقاً به یک فرآیند، که هم ایدئولوژیک و هم مادی است اشاره کنیم: فرآیند دگرگون‌شدن^{۳۱} دولت در یک راستای فاشیستی.

یک رهبر یا یک سازمان‌بندی نئو-فاشیستی می‌تواند به قدرت برسد، آن‌هم بدون اینکه فرآیند فاشیست‌پرورانه‌ای را به‌طور کامل سپری کرده باشد. از سوی دیگر، برپاسازی این نوع فرآیند حتی بدون قدرت‌گرفتن نیروهای فاشیستی هم امکان‌پذیر است؛ این روشی است که ما مطابق با آن، آنچه را که در چند سال اخیر در فرانسه اتفاق افتاده است، تجزیه و تحلیل می‌کنیم، به ویژه در مورد مکرونیسم، اقتدارگرایی سرمایه که به طور سیستماتیک به قلمرو مرتجعین تغییرمکان نیز داده‌است - مانند قوانینی که قبلاً ذکر شد، قانون پناهندگی و مهاجرت و تقبیح-کردن به اصطلاح «چپ اسلامی» و ...

واضح است که روی کارآمدن لوپن پیامد افزایش شتاب در این روند بوده‌است، و از طریق تشدید انقیاد و وحشی‌گری علیه اقلیت‌ها و سرکوب جنبش‌های اعتراضی اجتماعی صورت پذیرفته‌است.

کتاب‌های اوگو پالتا:

- La Possibilité du fascisme. France, la trajectoire du désastre (Paris: La Découverte, 2018)
- ace à la menace fasciste, with Ludivine Bantigny (Paris: Textuel, 2022)
- Défaire le racisme, affronter le fascisme, with Omar Slaouti (Paris: La Dispute, 2022)

Politis, 11 April 2022

Ludivine Bantigny²⁹

Fascisation³⁰ یا فاشیزاسیون

transforming³¹

مترجم دیوید فرنباخ، ورسوبوکس

منبع انگلیسی:

<https://www.versobooks.com/blogs/5331-there-are-common-features-between-historical-fascism-and-the-far-right>